

مسافر هفت شهر عشق

اسدالله شکرانه، پژوهشگر ادب
عامه و مدرس ادبیات داستانی

جنسی دیگر از حقوق کودک است، ندارم و نیز در مقابل این پرسش به حق که مگر حق معلم را ادا می‌کنند که معلم بتواند حق کودک را ادا کند و حواشی‌های آن که چرا نمی‌توانند این حق را ادا کنند چیزی نمی‌گوییم و خون دل چنان و چندان می‌خورم و خاموش در می‌گذرم. به قول سعدی: «درپیش بی‌دردان چرا فریاد بی‌حاصل کنم؟ / گرشکوه‌ای دارم زدل با یار صاحب دل کنم.»
و اما کودک در مقام دانش‌آموز حق دارد:

۱. معلمی شجاع داشته باشد تا حقیقت علم را به او بیاموزاند نه شبهه حقیقت علمی را که عین فریب است و از کارهای اهریمنی. هرگاه کودک با نگاه غیرحقیقی جهان را تجربه کند به بیراهه خواهد رفت و زنه‌ار از این بیابان و راه بی‌نهایت که زندگی و آینده را تباہ می‌سازد؛
۲. معلمی مهربان داشته باشد تا مهر را از او یاد بگیرد. بی‌مهر، جهان همه کینه و دشمنی است. مهرورزی نشانه رشد است و کینه‌های کور نشانه خشم، خشونت، جنون، شهوت و قدرت؛
۳. معلمی روزآمد داشته باشد آشنا به جهان واقعی و حقایق روزمره جهانی. جهان دانش سه‌گونه بیش‌تر نیست: نخست، دانش‌های پیشینی، برای آگاه شدن از آن چه بیش‌تر به ساحت ذهن رسیده است و دوم، جهان اکنونی که در قالب فرهنگ، تمدن، ابزار، تکنولوژی، صنعت و غیره سامان یافته است و سرانجام جهان سوم که جهان هدف‌گذاری‌های دانشی است کودکان به آن بیش‌تر نیاز دارند. آن‌ها بسیاری از این هدف‌گذاری‌ها را به سرانجام می‌رسانند حق آنان است که برای چنین جهانی آموزش ببینند جهانی با زیرساخت‌های پیشینی و اکنونی رو به جهان پسینی؛
۴. معلمی پرسشگر داشته باشد تا کودک هم بتواند خوب‌ترین

پرسش‌ها را بپرسد، چون و چند کند، انتقاد و تحلیل مطلب را بیاموزد، به تناسب رشد آگاهی و توانمندی‌های بدنمند، قدم به ساحت تدبیر، تفکر، تبدیل و تغییر بگذارد؛

۵. سرانجام این که معلمی عاشق داشته باشد. کودک، مسافر هفت شهر عشق است کاروانسالاری می‌خواهد که راه به او بنمایاند؛ در خم و خار بیابان تکیه‌گاه او باشد و از سراب‌های دروغین برحذر دارد تا به سرچشمه حیات برساند و از جاودانگی بگوید. «هرگز نمیرد آن که دلش زنده شد به عشق.» ■

بعضی از قصه‌ها با این جمله آغاز می‌شود: روزی بود و روزگاری؛ اغلب منظورشان از روزگار، چند و چون، پشت و روی زندگی، شادی‌ها و غم‌ها، گرفتاری‌ها و بحران‌ها بود تا می‌رسید به روزی که روزگار روی خوش نشان می‌داد. شاعران نیز دل، چشم، عقل، خرد و عشق به روزهای خوب داشتند: روزی می‌رسد که زخم دلت خوب می‌شود «یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم‌مخور یا / زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید.»

حکیمان، فیلسوفان، عالمان، عابدان، زاهدان و سیاست‌ورزان نیز برای روزها و وعده‌ها داده‌اند و به رسم روزگاران هنوز هم می‌دهند. قصه روزگار به روزگاران ادامه پیدا کرده است و ادامه خواهد داشت زیرا خوبی نیاز انسان است و به هزار زبان، لطیفه، فرم، شکل و امید تکرار می‌شود. به درخواست دوستی که از من خواست چیزی درباره حقوق کودک بنویسم «نه» نگفتم چون از کودک گفتن و نوشتن بخشی از تکه‌های پوستین کهنه از میراث هر آن کسی است که یک بار این شعر حکیم فردوسی را خوانده باشد: «بسی رنج بردم در این سال سی / عجم زنده کرده بدین پارسی.» زنده گردانیدن یک قوم به راستی که از بن‌مایه‌های فرهنگ فردوسی‌گون است که البته خود بهره‌گرفته از میراثی کهن و بادیه‌ای صدمنی از فرهنگ ایران است. پرسش این است حق و حقوق کودکان چیست؟ بدیهی است باید پرسید: چه حقی و در کجا و چه موردی؟
من از خود پرسیده‌ام حق کودک در مقام کودک دوستدار دانش چیست؟ به عبارتی دیگر، حق کودک وقتی در جایگاه یک دانش‌آموز قرار می‌گیرد، چگونه حقی است؟ به‌گزیده و کوتاه و اشاره‌گون چند جمله می‌نویسم با این پیش‌فرض که کاری به معماری، فضای مدرسه، مکان یابی آن، کادر مدیریت، خدمات و غیره که

